

بهزاد حمیدیه

نقد امامت‌پژوهی [دکتر محسن] کدیور (بخش آخر، بیست و یکم)

به اهتمام

جمعی از دانشجویان دانشکده فنی

دانشگاه تهران

info@toraath.com

نقد امامت‌پژوهی [دکتر محسن] کدیور (بخش آخر، بیست و یکم)

بهزاد حمیدیه، روزنامه‌ی رسالت شماره ۶۰۶۷، دوشنبه ۲ بهمن ۸۵

نقد مقاله‌ی «قرائت فراموش شده»: بازخوانی نظریه‌ی «علمای ابرار»، تلقی اولی اسلام

شیعی از اصل «امامت»، فصلنامه مدرسه، سال اول، شماره سوم، اردیبهشت ۸۵

در شماره‌ی پیشین به جمع‌بندی نظر دکتر کدیور در مقاله‌ی «بازخوانی نظریه‌ی «علمای ابرار»، تلقی اولی اسلام شیعی از اصل امامت، قرائت فراموش شده»^۱ پرداختیم و هم‌اینک به جمع‌بندی آنچه در بررسی انتقادی شماره‌های قبل بیان شد می‌پردازیم.

جمع‌بندی چشم‌انداز انتقادی

محورهای اصلی این چشم‌انداز که در شماره‌ی پیش، به تفصیل جزئیات آن گذشت عبارتند از:

۱- ابهام و تشویش در مفاهیم: دکتر کدیور در یک جا از نوشتار خویش، نظریه‌ی «ائمه‌ی معصوم» را معتقد بدان می‌داند که «خیر دنیا و آخرت در تبعیت محض از اوامر و نواهی ائمه طاهرین علیهم‌السلام است»^۲ برخلاف نظریه‌ی «علمای ابرار». در عین حال، در مفهوم پردازی «نظریه‌ی علمای ابرار» از دستور پیامبر به تبعیت از ائمه سخن می‌گوید که برطبق آن، اطاعت از ایشان لازم است.^۳ علاوه‌کنید بر این، اضطراب مفهومی «صفات فرابشری» را که عمده‌ی اندیشمندان از فقها گرفته تا فلاسفه و خصوصاً عرفا آن‌ها را کاملاً «بشری» و اوج و کمال انسانی می‌شمارند. تعبیر «فرابشری» وابسته است به تعریفی که شخص از «انسان» دارد. اگر انسان کامل، در عین انسانیت مقام و درجاتی فوق‌ملک دارد، آن‌گاه نباید از معجزات، علم غیب و ... تعبیر «فرابشری» داشت. از این گذشته اگر این صفات را درباره‌ی

۱ - نشریه‌ی مدرسه، شماره‌ی ۳، اردیبهشت ۱۳۸۵، صص ۹۲-۱۰۲

۲ - همان، ص ۹۶

۳ - همان، ص ۹۵

رسول خدا می‌پذیریم و در عین حال، آیه‌ی «قل إنما أنا بشرٌ مثلكم» را تلاوت می‌کنیم، لاجرم باید صفات یاد شده را کاملاً «بشری» بخوانیم. ابهام اساسی دیگر در مفهوم «امام» در قرائت «بشری» است. بنابراین قرائت، جناب دکتر کدیور، عبارت «علمای ابرار» را توصیف و تعریفی کامل و جامع و مانع از «امام» می‌دانند، حال آن‌که فاقد عنصر «خاصه» (عرضی خاص) است (کم نیستند علمای ابرار و کم نیستند کسانی که عمری در طهارت نفس و پرهیز از معصیت خدا گذرانده‌اند). نص پیامبر بر امامت ائمه هم گرهی از این مشکل نمی‌گشاید، چه این‌که رسول خدا پیش از تعیین مصداق، ابتدا باید معین می‌فرمودند که امامت چه منصبی است و دقیقاً بر چه اختیاراتی مشتمل است.

۲- تعارض در چارچوب نظری: دکتر کدیور، یک جا از آن سخن می‌گویند که در رویکرد «بشری» به امامت، اصل علم غیب ایشان، نفی نمی‌شود، بلکه شرط بودن آن و دیگر صفات «فراشری» برای تحقق امامت، نفی می‌شود،^۱ اما در سراسر نوشتار مجله‌ی مدرسه، شاهد توصیف رویکرد «بشری» به نافی علم غیب و صفات «فراشری» هستیم (جز شاید در ضمن عبارتی در صفحه ۹۵ مجله‌ی مزبور که ما پیشتر تحت عنوان نتیجه‌ی چهارم دکتر کدیور از شاهد سوم بدان اشاره کردیم).

۳- پیش‌فرض گرفتن در تفسیر تاریخ و سخن رجالیون: تفکیک صفات به «بشری» و «فراشری» برخاسته از ذهنیتی مدرن است و تحمیل آن بر واقعیت تاریخی، همچون پیش‌فرض گرفتن در تفسیر امری عینی است. به علاوه، آن‌چنان که به تفصیل در شماره‌های پیشین گذشت، رجالیون از اختلافاتی در گذشته خبر داده‌اند، اما دکتر کدیور آن را حمل بر وجود اتحاد عمده‌ی قدما بر عقیده‌ای خلاف عقاید متأخرین نموده‌اند. رجالیون از نظریه‌ی «علمای ابرار» به عنوان نهایت فهم برخی از قدما سخن گفته‌اند (فهمی که از درک امور فراتر، نفیاً و اثباتاً عاجز یا بدان‌ها ناآگاه بوده است)، اما آقای کدیور، آن نظریه را به معنای نفی آگاهانه امور فراتر گرفته‌اند.

۴- تمییز ائمه و پیامبر اکرم: دکتر کدیور در پی آن بوده‌اند که با حفظ جایگاه رسول خدا، به تمایز دادن ائمه بپردازند و در این کار بالکلیه صفات «فراشری» ائمه را نفی کرده‌اند. اما در واقعیت تاریخی،

مشاهده می‌شود که در اختلاف برخی از قدما در صفات «فراشیری»، فرق چندانی میان رسول اکرم و ائمه نبوده است (رک). به مطلوب منقول از فایده‌ی ۲۱ تنقیح‌المقال که در شماره‌ی چهارم این سلسله نوشتار گذشت).

۵- بزرگ‌نمایی مکتب قم: آن‌چنان که پیش‌تر با ادله اثبات گشت این مکتب تنها یکی از مکاتب متعدد عصر قدیم بوده است. به علاوه، وحدت رویه‌ی فکری در میان قمیین وجود نداشته است و همه‌ی آن‌ها به یک گونه نمی‌اندیشیده‌اند. علاوه بر این، گاه ثبات فکری در شاخص‌ترین فرد این مکتب مشاهده نمی‌شود (کسی رابه غلو متهم می‌سازد ولی مدتی بعد با مشاهده‌ی تهجد وی، از این اتهام عذرخواهی می‌شود). از این‌ها گذشته، گاه نظر آن‌ها در اسناد غلو به کسی، با نظر صریح ائمه در تبرئه‌ی آن شخص از غلو، مخالف در می‌آمد.

۶- عدم توجه به شواهد فراوانی که سوی مقابل نظریه‌ی دکتر کدیور را اثبات می‌کنند: روایات بسیار فراوان درباره‌ی صفات «فراشیری» اهل بیت پیامبر صلی‌الله علیه و آله که در منابع اهل سنت آمده، چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت (رک). به قادتنا کیف نعرفهم، اثر مرحوم آیت‌الله میلانی که در نه جلد، صرفاً با استفاده از منابع اهل سنت به معرفی ائمه پرداخته است. در کتب مناقب، اخبار فراوانی راجع به صفات «فراشیری» می‌یابیم. در مناقب آل ابی طالب نگاشته‌ی مشهور ابن شهر آشوب (ج ۲) بابی درباره‌ی علم غیب علی علیه‌السلام با روایاتی مفصل وجود دارد. در ص ۱۰۵ این کتاب ابن شهر آشوب می‌گوید در اهل علم، مستفیض (شایع و مشهور) است که اعمش و ابن محبوب از ثمالی و سبعی و آن‌ها از سوید بن غفلة نقل کرده‌اند و ابوالفرج اصفهانی نیز آورده است که به امیرالمؤمنین گفته شد خالد بن عرفطة فوت شده است. آن حضرت با اخبار غیبی، فرمودند: انه لم یمت ... و صحت آن بعداً معلوم شد. این اخبار در همان قرون اولیه (چهار قرن اول) مشهور و شایع بوده است پس چگونه می‌توان گفت نفی صفات «فراشیری» در آن زمان حاکم بوده است؟! در اشعار قرون اولیه نظیر قصیده‌ی یمیمه فرزددق در وصف امام چهارم علیه‌السلام، قصیده‌ی دعبل در حضور امام رضا علیه‌السلام و هاشمیات کمیت نیز می‌توان استناد کرد و نشان داد که در همان قرون اولیه نیز اوصاف عالی‌ه‌ی ائمه مشهور و معروف بوده است. مقدمه‌ی ابن ابی الحدید بر شرح نهج‌البلاغه‌اش، تصویری شفاف از جایگاه

امیرالمؤمنین علیه السلام نه تنها نزد شیعه یا نزد مسلمین بلکه حتی در ملوک دیلم و افرنج به دست می دهد.

در تتمه‌ی نقد ششم، سزاوار است به کتاب ابوحاتم رازی تحت عنوان «لزینه فی الکلمات الاسلامیه العربیه» رجوع کنیم. این متن متعلق به حوالی سال ۳۲۲ قمری است. وی در ذیل عنوان «الغلاة»، غلو را عبارت می داند از نبی دانستن کسی که نبی نیست، الوهیت بخشیدن به یک بشر و امامت دادن به کسی که امام نیست. عبارت او چنین است: «فکل من قال بنبوة من لیس نبی و بالإلهیة البشر و بإمامة من لیس بإمام فقد استحق اسم الغلو»^۱ او به برشمردن اسامی گروه‌های غالی می پردازد (سبایه، بیانیه، نهديه، بیان الثبان، هاشمیه، حارثیه، عباسیه، رزامیه، هریریه، رونديه، سلیمانیه، خطابیّه، معمریه و...) در توضیح همه‌ی این‌ها نوعی الوهیت بخشی به ائمه، حلول خدا در آن‌ها و اموری از این دست دیده می شود و هیچ عین و اثری از این نیست که غلو به کسی گفته شود که قائل به هرگونه صفت «فرابشری» در ائمه باشد. او در انتها می گوید: «أصناف الغلاة کلهم متفقون علی القول بالتناسخ علی اختلاف مقالاتهم فی الروساء و مع تباینهم فی المذاهب و الادیان من اليهود و النصاری و المجوس و المسلمین»^۲ این تصویر از غلو که آن را با تناسخ و حلول و الوهیت ائمه و برتر دانستن علی علیه السلام بر پیامبر و اموری از این دست گره می زند، به خوبی نشان می دهد که در عصور اولیه، صرف برشمردن صفات «فرابشری» برای ائمه، غلو تلقی نمی شده است. براین اساس، انتساب غلو از سوی قمیین به برخی روایات شیعه را از باب احتیاط شدید در نظر گرفت. مؤیدات این امر در شماره‌های پیشین این سلسله نوشتار گذشت.

سخن آخر

۱ - ابوحاتم رازی، گرایش‌ها و مذاهب اسلامی در سه قرن نخست هجری، ترجمه‌ی علی آقانوری، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات

ادیان و مذاهب، ۱۳۸۲، ص ۲۵۰

۲ - همان، ص ۲۵۳

ائمه عليهم السلام از باب تقیه و رعایت جو خفقان حاکم و از خوف وقوع غلو حقیقی (قول به الوهیت یا نبوت ائمه) در میان اصحاب، بسیاری از صفات عالیه خود را از برخی اصحاب مخفی داشتند. این امر را آن‌چنان که در شماره‌ی چهارم این سلسله نوشتار گذشت، علامه مامقانی بدان تصریح کرده است: «ذلک نشأ من ائمتنا علیهم السلام حیث أنهم لما وجدوا أن الشیطان دخل مع شیعتهم من هذا السبیل ... حذروهم من القول فی حقهم بجمله من مراتبهم ابعاداً لهم عما هو غلو حقیقه.»

مراتب و فضایل ظاهری ائمه، برای عقول عادی خصوصاً در حدود ۱۳ قرن پیش، سهل الوصول‌تر بودند و به راحتی قابل درک بودند، حال آن‌که مراتب عالیه و باطنی ائمه به سهولت درک نمی‌شدند. طبیعتاً آن‌چه درکش بر عقول دشوارتر است، دیرتر شیوع و رواج می‌یابد و تا زمانی که متفکرین و متعمقین قوم بر آن‌ها تأمل ننموده زوایای امر را درک نکنند و آن‌ها را بر موازین علمی و در مباحثات و تألیفات خویش عرضه نکنند، در جامعه نشر عام نمی‌یابد.

فضایل ائمه عليهم السلام که صفات «بشری» یک انسان کامل هستند (و نباید از آن‌ها به صفات «فرا بشری» تعبیر نمود)، شامل نصب الهی، علم غیب و لدنی، عصمت، خوارق عادات، ولایت تکوینی و تشریعی، ... از اسرار الهیه‌اند که عظمت آن‌ها فوق همه‌ی عظمت‌ها (ماسوی الله) است و این اسرار عظیمه را هرکسی درک نمی‌کند. بنابراین تأخیر در شیوع اعتقاد بدین صفات عظیمه در تاریخ تشیع امری کاملاً طبیعی است. علاوه کنید بر این دشمنی دشمنان که به هر وسیله خواسته‌اند نور الهی اهل بیت را خاموش و نامشان را محو کنند. اما تاریخ، گواه راستینی بر این مدعاست که با این حال، باز در عصر خود ائمه و در عصور اولیه، نیز مناقب و فضائل ائمه عليهم السلام عالم گیر شده بود و یکی از اهم ادله‌ی مبارزه‌ی حاکمان جور با آنان بدین جهت بوده است. شهادت تمام ائمه نه بدان جهت بوده که همگی دست به اسلحه و شمشیر برده و قیام مسلحانه کرده‌اند، بلکه مناقب و جایگاه فاخر آنان چنان شایع شده بود که لرزه بر اندام حاکمان نامشروع می‌انداخت و نام و قدرتشان را بی‌اعتبار می‌ساخت.